



نیاز درختی، راوی روزهای انقلاب در محله کوی سلمان، به فرزند شهیدش پیوست

پدر و پسر، در همسایگی هم



یاد آشنا

آقایان از روز ۱۰ شهریورماه نیز خاطره ای فراموش نشدنی داشت؛ روزی که درگیری ها به اطراف استانداری کشیده شد و حضور تانک ها، خیابان های شهر را به صحنه ای پرخطر تبدیل کرد. آن روز پدر و پسر در کنار هم بودند. آقایان تعریف کرده بود: «وقتی تانک ها آمدند، من و علی اکبر رفتیم کنار بیمارستان امام رضا (ع) سنگر گرفتیم. پسر شهیدم وقتی تانک ها را دید، من و خودش را انداخت داخل جوی تا آسیبی به ما نرسد».

● شکر خدا برای فرزندان انقلابی

آقایان مدتی بود درگیر بیماری سرطان بود و بیماری آرام آرام توانش را گرفت تا اینکه یک روز حالش وخیم تر شد و او را به بیمارستان شهید هاشمی نژاد منتقل کردند. آقایان بستری شد؛ اما همان روز، فرزندانش تصمیم گرفتند برای حضور در مراسم تشییع پیکر رهبر شهید راهی مراسم شوند.

فاطمه رحیم زاده می گوید: آقایان از تصمیم فرزندان ناراحت نشد. برعکس، از اینکه بچه هایش در مسیر انقلاب حضور دارند، خدا را شکر کرد. فرزندان به مراسم رفتند و آقایان در بیمارستان ماند. حالش بدتر شد و همان روز سرانجام چشم هایش را بست.

حالا او در قطعه صالحین بهشت رضا (ع)، در فاصله ای کوتاه از مزار علی اکبر، آرام گرفته است؛ پدری که سال ها آرزوی دیدار دوباره پسرش را داشت و سرانجام، خودش راهی همان مسیری شد که علی اکبر سال ها پیش رفته بود.

کرده بود، از جلسات مخفی چهارنفره، اعلامیه ها و نوارهایی می گفت که شبانه دست به دست می شدند. حتی یک بار مأموران ساواک برای پیدا کردن «حسین درختی» به سراغ بنگاه او آمده بودند؛ درحالی که روی جواز کسبش نوشته شده بوده «نیاز درختی». همان تفاوت نام، همراه با هوشیاری همسرش که نوارها و اعلامیه ها را در باغچه پنهان کرده بود، باعث شد آن روز خطر از کنارشان عبور کند.

● خاطراتی که زنده ماند

اما روایت آقایان از انقلاب، بدون شهید علی اکبر کامل نمی شد. پسرش در بسیاری از تظاهرات همراه پدر بود؛ حتی در روزهایی که شهر مشهد شاهد درگیری های خیابانی بود.



عطائی آقایان را اهالی محله کوی سلمان خوب می شناختند؛ مردی که نامش با سال های دور این محله، روزهای انقلاب و پسری که برای دفاع از میهن شهید شد، گره خورده بود. حسین درختی، معروف به «آقایان»، پدر شهید علی اکبر درختی بود؛ پدری که دو بار مهمان «شهرآرامحله» شد و در ۱۱ بهمن ۱۳۹۵ و ۱۹ بهمن ۱۳۹۹، از خاطرات سال های انقلاب و جنگ برایشان گفت. حالا اما خودش از میان ما رفته است؛ در هشتاد و چهار سالگی و در روزی که فرزندانش با رضایت او، برای بدرقه پیکر رهبر شهید رفته بودند.

● پدری که همیشه دلتنگ بود

فاطمه رحیم زاده، همسر آقایان، از روزهایی روایت می کند که زندگی مشترکشان با هشت فرزند و خاطرات علی اکبر می گذشت. او می گوید: آقایان همیشه از پسر شهیدش یاد می کرد. گاهی با او حرف می زد و به مزار و جایگاهش فکر می کرد. بارها از زبان او شنیدم که می گفت: «پسر من تو خوشبختی و جای خوب است و کاش مثل تو شهید می شدم».

● سهم آقایان از روزهای انقلاب

آقایان متولد ۱۳۲۱ بود و از سال ۱۳۵۱ در محله کوی سلمان زندگی می کرد؛ زمانی که این محدوده هنوز چند خانه بیشتر نداشت. او بعدها یکی از شاهدان و راویان شفاهی روزهای منتهی به انقلاب در این محله شد. در خاطراتی که برای «شهرآرامحله» تعریف

● آخرین مدالت را کی گرفتی؟

سال گذشته در اولین دوره مسابقات خردسالان و نونهالان شهر فرهادگرد در رشته کشتی آزاد که در فرمان برگزار شد، توانستم مدال طلا بگیرم.

● آزاد یا فرنگی و چرا؟

کشتی آزاد دوست دارم چون در آن دستم بازتر است و می توانم بیشتر جنگنده باشم. سبک این رشته را بیشتر می پسندم و وقتی مسابقه می دهم دوست دارم تا آخرین لحظه تلاش کنم و برای بردن بجنگم.

● الگوی ورزشی ات چه کسی است؟

علاوه بر استادم، رحمان عموزاد الگوی من است. او کشتی گیر جنگنده ای است و من تقریباً تمام مسابقاتش را دنبال می کنم. سبک کشتی گرفتنش را دوست دارم و دوست دارم در آینده بتوانم مثل او با قدرت و جنگندگی کشتی بگیرم.

● مربی ات چه نقشی در مسیر ورزشی ات داشته است؟

استادم هاشم عفت پناه از همان ابتدا کشتی را به من اصولی یاد داده است و علاوه بر فنون کشتی، روی آمادگی جسمانی ما هم کار می کند. تمرین های بدن سازی با کشت هم بخشی از تمرین های ما است و کمک می کند برای مسابقات آماده تر باشیم.

● برای آینده چه هدفی داری؟

می خواهم در مسابقات بین المللی شرکت کنم و برای کشورم افتخار آفرینی کنم. دوست دارم مدال های بیشتری بگیرم و یک روز به جایی برسم که در مسابقات بزرگ بین المللی روی سکوی قهرمانی بایستم.

مسیر ورزشی نوجوان محله شهید شیروودی از توپ فوتبال به تشک کشتی رسیده است



جنگنده مثل رحمان عموزاد

هفته دفاع مقدس، به دست آوردم. این رقابت ها به صورت بین باشگاهی برگزار شد و برای من که تازه وارد فضای مسابقات شده بودم، تجربه خیلی مهمی بود. وقتی مدال گرفتم، مربی و خانواده ام خیلی تشویقم کردند و همین باعث شد انگیزه بیشتری برای ادامه دادن داشته باشم.

● شیرین ترین مدالی که گرفته ای کدام است؟

مربوط به چهارمین دوره جشنواره ورزشی رمضان است که در اسفند سال ۱۴۰۳ برگزار شد و توانستم مقام اول استانی را به دست بیاورم. حریفانم خیلی سرسخت بودند و برای اینکه بتوانم اول شوم، خیلی تلاش کردم. وقتی مسابقه تمام شد و فهمیدم قهرمان شده ام، حس خیلی خوبی داشتم.



سحر نیکو عقیده | مسیر ورزشی اش از کوچه و توپ فوتبال شروع شد اما خیلی زود راهش را به سمت تشک کشتی پیدا کرد. تابستان هایی که ساعت ها با بچه های محله فوتبال بازی می کرد، کم کم جای خود را به تمرین های منظم کشتی داد. آشنایی با این رشته از طریق یکی از دوستانش شکل گرفت و علاقه ای که در همان روزها در وجودش جوانه زد، آن قدر جدی بود که پدرش تصمیم گرفت او را به سالن کشتی شهید شیروودی ببرد.

سعید علی پناه یازده ساله ساکن محله شهید شیروودی است. او زیر نظر استاد هاشم عفت پناه تمرین می کند و می گوید هر روز برای بهتر شدن انگیزه بیشتری دارد.

● چطور شد که از فوتبال به کشتی رسیدی؟

ورزش را با فوتبال شروع کردم و تابستان ها تقریباً همیشه در کوچه با بچه ها فوتبال بازی می کردم. بعد از مدتی یکی از دوستانم درباره کشتی با من صحبت کرد و باعث شد به این رشته علاقه مند شوم. به خاطر همین پنج سال پیش پدرم من را در سالن کشتی شیروودی ثبت نام کرد.

● اولین مدالت را یادت هست؟

یک مدال برنز بود که سال ۱۴۰۱ در مسابقات کشتی آزاد خردسالان، بسیجی شهید، به مناسبت